

کفتم در یغم اند که دیده فاصد جمال تو روشن شود و من محروم
باشم قطعه یار درین صفا کوب زبان تو بدم که مرا تو بیشتر
نخواهد بودن ، رشکم آید که کسی سیرت در تو کند باز گویم
که کسی سیرت نخواهد بودن بحکایت دانستند یار دیدم محبت
شخصی که فشار و راضی بگشاید جور فراوان بردی و تحمل بار
کران کردی باری بطریق بیضت کفتم دایم که ترا در محبت
این منظور علقی و بنا بر محبت برکتی نیست پند ما وجود ایمانی
قد علمنا نباشد خود را مهم کردن و جوهر پی او مان بردن
ای یار دست عتاب از دامن روزگار من بدار بار ما
درین مصیبت که تو می فکر کردم و صبر بر جفای او مهمل نمیدانید
که صبر از او بیگمان گشته اند دل بر جا بده نهادن اساترا

کمال

که دل از مشایده بر کفن پیت هر که پی او بر نشاید برده
که جفای کسب بسیار برده آهوی پالینک در کردن ما
شوند ز خوشین روشن ، روزی از دوست کفتم زینهار چند
از از روز کفتم استغفار نمائند دوست زینهار از دوست
دل بخص دوم بر آنچه خاطر اوست ، که بلفظم نزد خود خواند
در بقرم بر اند او داند حکایت در عفو آن جوانی چنانکه آفت
و دانی با شایدهی سیری و سیری داشتم حکم آنکه خلقی او
طیب الا و خلقی کالبد از ابتدای آنکه نبات عارض
اب حیات ، در شکرش بکنند آنکه نبات میوزد ، انفاقا
بجلاف طبع از وی حرکتی دیدم پس دم نیاید دامن در شدم
و مهره مهر چسبدم و کفتم پیت بر مهره پیمانیت پیش کشید

Handwritten marginal notes in Persian script, likely commentary or additional verses related to the main text.